



سه قطره خون...



به عبارت دیگر به دست آوردن حمایت آمریکا در گرو از دست دادن حمایت مردم خودش بود و انتخاب دولت از قبل مشخص بود. وقایع روز ۱۶ آذر را بهتر است از قلم شهید چمران خواند که در عمق این حادثه حضور داشته است: «ما در کلاس دوم دانشکده فنی که حدود ۱۶۰ دانشجو داشت، مشغول درس بودیم. آقای مهندس شمس، استاد نقشه برداری، تدریس می کرد. صدای چکمه سربازان از راهرو پشت در به گوش می رسید. اضطراب و ناراحتی بر همه مستولی شده بود و کسی به درس توجه نمی کرد. در این هنگام، پیشخدمت دانشکده مخفیانه وارد کلاس شده به دانشجویان گفت: «بسیار مواظب باشید؛ چون سربازان می خواهند به کلاس حمله کنند. اگر اعلامیه یا روزنامه‌های دارید، از خود دور کنید.» در خلال این احوال، مهندس خلیلی و دکتر عابدی، رئیس و معاون دانشکده فنی، با تمام قوا می کوشیدند از ورود سربازان به کلاس جلوگیری کنند؛ ولی سربازان نه تنها به حرف آن‌ها اهمیتی ندادند، بلکه آنها را تهدید به مرگ کردند. شلوغی بیرون کلاس و صدای شدید چکمه‌های سربازان از نزدیک شدن حادثه‌ای حکایت می کرد. بالاخره در کلاس به شدت به هم خورد و پنج سرباز با مسلسل سبک وارد کلاس شدند. یکی از آن‌ها لوله مسلسل را به طرف شاگردان عقب کلاس گرفته، آماده تیراندازی شد و دیگری به همین نحو مأمور قسمت جلوی کلاس شد. سرباز دیگری پیشخدمت دانشگاه را به داخل کلاس می کشید. سرخی و کبودی صورت و بدن او از ضرب و شکنجه سربازان حکایت می کرد.

در سال ۱۳۳۰، با قدرت گیری مصدق، جرقه امیدی در دل روشنفکران و دانشجویان روشن شد. جرقه‌ای که جنبش ملی شدن نفت آن را تبدیل به شعله کرد. شعله‌های گرم و سوزانی که در پی کوتاه کردن دست استکبار و استعمار جهانی بودند. افسوس که این آتش تازه جان گرفته در کودتای ۲۸ مرداد سر به خاموشی گذاشت؛ البته فقط برای مدتی کوتاه. سازمان‌های سیاسی تشکیل دهنده جبهه ملی برای دوره کوتاهی در یک ائتلاف ضعیف تحت عنوان «نهضت مقاومت ملی»، تظاهرات و اعتصاب‌های پراکنده‌ای در مهر و آبان همان سال انجام دادند؛ اما نتیجه مؤثری نداشت. در همان زمان‌ها بود که آیزنهاور در نطق طولانی خود در کنگره آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد این گونه یاد کرد: «پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است.» به دنبال سخنان او نیکسون، معاون رئیس جمهور آمریکا، اعلام کرد که قصد دارد به ایران بیاید. معلوم بود می خواهد نتیجه آن همه خرج و هزینه‌ای که برای کودتای ۲۸ مرداد انجام دادند را ببیند. سفر نیکسون با خشم دانشجویان همراه شد. از ۱۴ آذر ۱۳۳۲ تظاهراتی در بازار و دانشگاه‌ها صورت گرفت که بیشتر این اعتراضات از دانشکده‌های پزشکی، داروسازی، حقوق و علوم دانشگاه تهران آغاز شد. در این بازه زمانی، سربازان به دانشکده‌ها هجوم می بردند و افراد معترض را دستگیر می کردند؛ اما اوج ماجرا در ۱۶ آذر اتفاق افتاد. دولت برای آنکه حمایت آمریکا را به دست بیاورد، باید هرگونه جنبش‌های ضد استکباری را سرکوب می کرد و صدای دانشجویان را در نطفه خفه می کرد.

دانشجویان فرصت فرار نداشتند، به کلی غافلگیر شدند و در همان لحظه اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. لحظات موحشی بود. دانشجویان یکی پس از دیگری به زمین می افتادند؛ به خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت های جنوبی سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی این پله ها افتاده و نتوانستند خود را نجات دهند. نکته ای که هیچ گاه فراموشش نمی کنم و از ایمان و فداکاری دانشجویان حکایت می کند، فریاد «یا مرگ یا مصدق» زیر رگبار گلوله است. مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پای درآمد. شریعت رضوی که ابتدا هدف سرنیزه قرار گرفته و به سختی مجروح شده بود، دوباره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود. یکی از جانبازان دسته جانباز با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. بدین ترتیب سه نفر از دوستان ما یعنی بزرگ نیا، قندچی و شریعت رضوی شهید و بیست و هفت نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند.»

۱۷ آذر، صبح ورود نیکسون نامه سرگشاده ای با عنوان «سه قطره خون» در یکی از روزنامه ها چاپ شد که البته همان روز آن روزنامه را توقیف کردند. شجاعت و خلاقیت آن نویسنده ستودنی بود. در این مقاله این طور نوشته شده بود: «هرگاه دوستی از سفر می آید یا کسی از زیارت بازمی گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می شود، ما ایرانیان به فراخور حال، در قدم او گلو یا گوسفندی قربانی می کنیم. آقای نیکسون وجود شما آن قدر گرمی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

آن روز نیکسون دکترای افتخاری حقوق را از دانشگاه تهران دریافت کرد. از دانشگاهی که هنوز از زمینش بوی خون می آمد و جای گلوله ها بر در و دیوار دانشکده های آن نمایان بود. سپهبد هدایت، وزیر جنگ وقت، در جلسه رسیدگی هیئت دولت پس از این واقعه حضور یافت و قاطعانه اعلام کرد: «اگر عضوی از اعضای بدن فاسد شود، آن را قطع می کنند تا بدن سالم بماند. دانشگاه را هم در صورت لزوم برای حفظ مملکت باید از بین برد یا منحل کرد.»

از حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به عنوان یک جنبش دانشجویی یاد می شود. جنبش دانشجویان باغیرت، شجاع و گفتمان سازی که بعد از آن سرکوب و اختناق عجیب کودتای ۲۸ مرداد، در مقابل سلطه بیگانگان ایستادند. این روز توسط کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور روز دانشجو نامیده شد. روزی که به نماد مقاومت دانشجویان هوشیار در برابر استعمارگران تبدیل شد.

تنامیرمطلبی

لحظه ای پس از خروج سربازان، کلاس از شدت جوش و خروش دانشجویان مثل بمب منفجر شد. همه و غوغا شدید شده بود. مهندس شمس سعی می کرد از خروج دانشجویان از کلاس جلوگیری کند ولی موفق نمی شد و دانشجویان چون جرقه های آتش به بیرون پراکنده شدند رئیس و معاون دانشکده فنی که با تمام کوشش و فداکاری خود قادر به جلوگیری از ورود سربازان نشده و ناظر این همه وحشی گری و هتک حرمت کلاس و استاد شده بودند، به ناچار اعلام اعتصاب کردند و گفتند: «تا هنگامی که دست نظامیان از دانشگاه کوتاه نشود، دانشکده فنی به اعتصاب خود ادامه خواهد داد.»

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشکده را ترک می کردند؛ ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه آن سربازان به همراه عده زیادی سرباز عادی به دانشکده فنی حمله کردند. عده ای از سربازان دانشکده فنی را به کلی محاصره کرده بودند تا کسی از میدان نگریزد. آنگاه دسته ای از سربازان با سرنیزه به همراه سربازان دسته جانباز از در بزرگ دانشکده وارد شدند و دانشجویان را که در حال خروج و یا جلوی کتابخانه و کریدور جنوبی دانشکده بودند، هدف قرار دادند. دانشجویان مات و مبهوت به این صحنه تأثرآور می نگریستند. اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان، بغض یکی از دانشجویان ترکید. او که مرگ را به چشم می دید و خود را کشته می دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعارهای کوتاه بیرون ریخت: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه.»

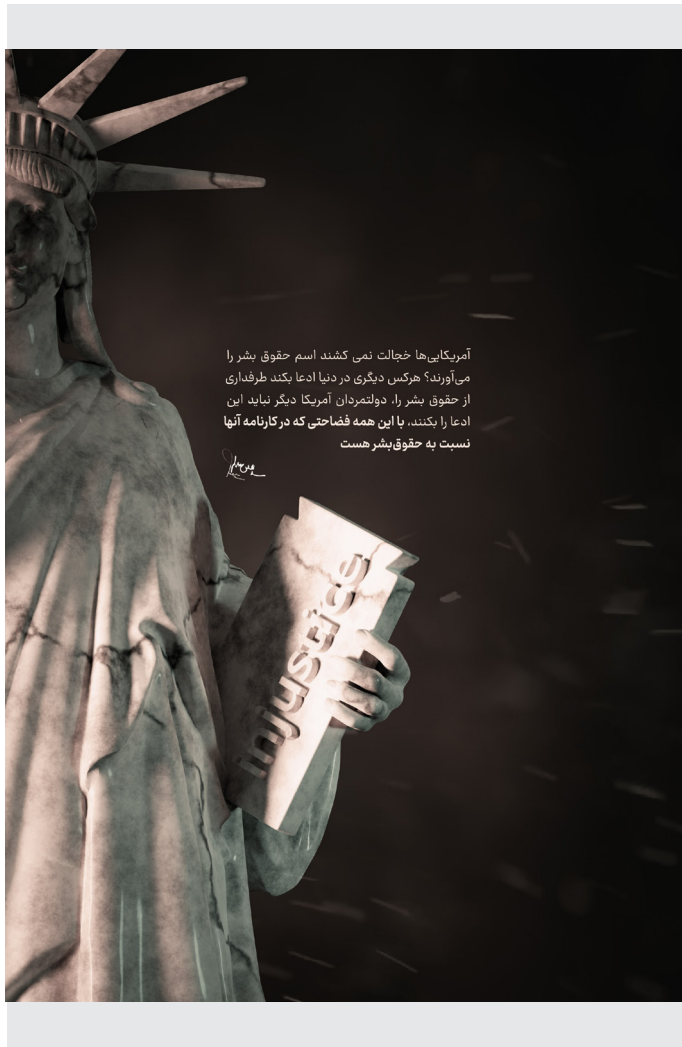
هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله باریدن گرفت و چون



کارخودشونه!

نحوه برخورد آمریکا با غیر از خودش به مثابه مشت‌ست که دیگر کشورها را کاغذ مچاله‌شده‌ای درون آن می‌خواهد. به آن‌ها وعده آزادی می‌دهد و مسیرهای منتهی به سیاهچال‌ها را هم با رنگی‌های زیبا برایشان تزئین می‌کند؛ اما وقتی کار خودش را انجام دهد، طوری کاغذهای مچاله‌شده را تنها بر زمین رها می‌کند که انگار نه انگار... خلاصه که باید آدم خودش را به خواب زده باشد تا گرگ‌ها را بره ببیند!

سلمان عربزاده



آمریکایی‌ها خجالت نمی‌کشند اسم حقوق بشر را می‌آورند؟ هرکس دیگری در دنیا ادعا میکند طرفداری از حقوق بشر را، دولتمردان آمریکا دیگر نباید این ادعا را نکنند. با این همه فضا حتی که در کارنامه آنها نسبت به حقوق بشر هست

عربزاده

کاغذ بلیط مترو را هر چند دقیقه یک بار مچاله می‌کنم، بعد با دقت باز می‌کنم و دوباره مچاله می‌کنم و همزمان به خطوط رنگانگ مسیریها نگاه می‌کنم. قرارمان برج آزادی است و باید ایستگاه آزادی پیاده شوم. هنوز با بلیط کاغذی درگیرم که صدای زنی حواسم را جمع می‌کند. زنی حدوداً چهل‌ساله با موهای شرابی که قبل رهایی از شال سفیدرنگش، با دقت شانه و اسیر دو گیره زردرنگ شده‌اند. لب‌های زن تندتند تکان می‌خورد و همراه با دستانش توجه مردم را جلب می‌کند. زن موشرابی شعار می‌دهد و دوسه نفر کناری‌اش با لبخند به او نگاه می‌کنند. مردی که روبه‌رویم ایستاده و هنوز نمی‌دانم که در واگن بانوان چه کار دارد، تأییدش را با تکان دادن سر به او نشان می‌دهد. صدای زن کمی پایین می‌آید و احساساتش را درون حنجره‌اش می‌ریزد و ما را با نگاهش همراه می‌کند: «عزیزان من بیاید برای ایرانی آزاد، شاد و سرزنده با ما همراه شوید. حالا ما قوی‌تر از هر زمان دیگر شده‌ایم. اکثر ملت‌ها و کشورهای جهان حالا پشت ما هستند. حقوق بشر برای ما بیانیه می‌دهد، آمریکا و انگلیس حامی ما هستند. کار این نظام تمام است. این نظام...» خیلی تلاش می‌کنم که بعد از آمریکا و انگلیس حرف‌های زن موشرابی را به گوش‌هایم راه دهم اما هرچه فکر می‌کنم ارتباط کلمه حامی با آمریکا را نمی‌فهمم! برای کشوری که تنها ۲۴۵ سال سن دارد؛ اما در ۲۲۷ جنگ شرکت کرده است، هیروشیما و ناکازاکی را بمباران و بیش از سیصد هزار نفر را کشته است، در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۴ به کشورهای برلین، کره شمالی، اردن، لبنان، کویت، ویتنام شمالی، کامبوج، آنگولا، گرانادا، پاناما، عراق، سومالی، هائیتی و افغانستان مستقیماً حمله کرده، از حملات داعش به سوریه و عراق حمایت کرده و عربستان را در حمله به یمن و بحرین کمک همه‌جانبه کرده است، هر کلمه‌ای را می‌توان به کار برد غیر از حامی! آن هم در رابطه با کشور ما که خیلی مسخره است. مگر اینکه آدم کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جاسوس‌خانه‌شان در قالب سفارت‌خانه، حمله نظامی به طبرستان در ۵ اردیبهشت ۱۳۵۹، کودتای نوژه تیر ۱۳۵۹، هشت سال حمایت همه‌جانبه از عراق برای حمله به خاک پاکمان، از تجهیز نظامی گرفته تا دادن اطلاعات فضایی از طریق ماهواره‌هایشان به عراق، حمله به سکوی نفتی کشورمان، حمله موشکی به هواپیمای مسافربری کشورمان در سال ۱۳۶۷ و به‌شهادت‌رساندن بیش از سیصد نفر، به‌شهادت‌رساندن هفده هزار کودک، زن و مرد بی‌گناه ایرانی با همراهی منافقین، اعمال تحریم‌های اقتصادی بعد از ایجاد اغتشاشات و فتنه‌های پی‌درپی، تحریم دارویی بیماران خاص علیه کشورمان که منجر به مرگ تدریجی بیش از هزار نفر از هموطنان شده است، ترور شخصیت‌های علمی کشورمان تنها به دلیل داشتن علم نافع و... تکه‌های پازل جنایات ناقض حقوق بشر در ذهنم کنار هم قرار می‌گیرند که دستی جلوی چشمانم تکان می‌خورد. سرم را در جهت مخالف دست تکان می‌دهم، دیگر نه خبری از آن زن موشرابی‌ست نه حامی‌های دودقیقه‌ای‌اش. آزادی را هم خیلی وقت است که رد کرده‌ایم و بلیط کاغذی هم روی زمین افتاده است.

روی نبض دانشجو

باید این اثرگذاری خود را در راستای تبیین حقایق به کار بگیرد. مقام معظم رهبری هم در سخنانشان علاوه بر تأکید بر مطالعه و پیشرفت درسی دانشجو، پرداختن به موضوع رشد اخلاق، تهذیب و توجه به ورزش و سلامتی را نیز از جمله مؤلفه‌های یک دانشجو عنوان می‌کنند؛ چراکه یک دانشجو علاوه بر تحصیل خود، باید به ارزش‌های انسانی و اخلاقی خود و همچنین سلامت و ورزش هم توجه کافی را داشته باشد. در انتها نیز باید گفته شود که شاید دوران دانشجویی، دوران کوتاهی در زندگی هر فرد باشد؛ اما این دوران می‌تواند به نوعی مقدمه خودسازی در وهله اول تعالی انسان باشد که رسمیت دارد و به او در طی کردن پله‌های رشد و کمال یکی پس از دیگری کمک می‌کند. ما دانشجویان امروز و آینده‌سازان فردای کشور عزیزمان ایران نیز آرزو می‌کنیم با یاری ایزد منان، عنایت امام زمان (عج) و همت و کوشش خود، درخشاننده نام ایران و ایرانی در عرصه‌های جهانی باشیم.

♦ هانیه قره‌قانو

آنچه که بیش از هر چیزی دیگری در دوران دانشجویی خلاصه می‌شود، مسئولیت‌های دانشجویی است. شاید همین مسئولیت باشد که ما را از کسی که آموزنده دانش بود به کسی که جوینده دانش است، تبدیل می‌کند. در این یادداشت می‌خواهیم به این موضوع بپردازیم که جامعه از یک دانشجو چه می‌خواهد؟ دانشجو دیگر فردی معمولی نه بلکه تأثیرگذار است؛ پس باید فعال باشد نه منفعل. دانشجو جویای دانش است و علم‌آموزی هدف متعالی و ارزشمند اوست. در کنار اینک درس‌های دانشجو در رأس و اولویت کارهای وی



قرار دارد، اما دوران دانشجویی تنها در درس خلاصه نمی‌شود؛ بلکه دانشجو باید از فرصتی که در اختیار او قرار گرفته است، از بستر دانشگاه، از امکانات و فرصت‌ها بهترین بهره را برد. فضای دانشگاه فارغ از دولتی یا غیردولتی بودن و یا حتی موقعیت جغرافیایی و... باز هم دانشگاه است و دانشجو می‌تواند در مأمونی که دانشگاه برای او فراهم می‌کند، رشد کند و بالنده شود. گاهی نیز تهدیدها و محدودیت‌ها هستند که دانشجو را رشد می‌دهند و او چنان الماسی که در فشار اعماق زمین پرتو می‌افکند، از پیلۀ رنج‌ها، طلوع ترقی و کامیابی را رقم می‌زند. انتظار دیگری که جامعه از دانشجوی خود دارد، خرد و اندیشه توأم با شعور دانشجویی است. دانشجو که دیگر پله‌های دانش را طی کرده و هر روز بر بار علم خود می‌افزاید، می‌کوشد تا با به‌کارگیری خرد و شعور خود حقیقت موضوع را بیابد و روشنگری کند؛ چراکه او به‌خوبی توانایی تشخیص حق از باطل را دارد. دانشجو تأثیرگذار است و

همیشه حاضر

**هم در جهاد تبیین
هم در تحقیق و تمرین**



روز دانشجو گرامی باد

کدام چهل سال؟

چهل ساله‌ها! هر جای دیگه‌ای هم بود تو این همه مدت اندازه این دو قدم راه می‌رفت... واقعاً؟ هر کشوری؟ کدام کشور می‌توانست با تحریم دارو کنار بیاید و به جای تن دادن به مرگ بچه‌های کوچک خودش آستین بالا بزند و داروهایش را از هیچ بسازد؟ آن قدر که الان نه تنها ۹۵٪ داروهایش را خودش می‌سازد، بلکه به یکی از صادرکنندگان دارو در جهان تبدیل شده است. کدام کشور می‌توانست در حالی که خردترین جزء دستگاه‌های صنعتی را هم برایش تحریم کرده‌اند، با سرعتی هجده برابر سرعت متوسط جهانی به صنعت فولاد دسترسی پیدا کند؟ کدام کشور می‌توانست وقتی تازه حکومتش را سرپا کرده، هشت سال مقابل انواع اسلحه و بمب و موشک دوام بیاورد و متلاشی نشود؟ کدام کشور می‌توانست به تنهایی وارد دنیای شگفت‌آور نانو شود و در عرض چند سال به رتبه ششم دنیا برسد؟ رسیدن به رتبه دوم پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در حوزه سلول‌های بنیادین اتفاقی است؟ تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های نظامی جهان دو قدم نیست! واقعاً ما همان کشوری هستیم که نخست‌وزیرش به نمایندگان مجلسش گفت: «ما توانایی ساخت لوله‌نگ هم نداریم؟» چرا ایرانی که من از کودکی در آن نفس می‌کشم شباهتی به کشور ضعیفی ندارد که همه سعی در نابودی‌اش دارند؟ اصلاً مگر ایران در نظر آن‌ها پیش‌پاافتاده و جهان‌سومی و ضعیف نیست؟ پس چرا به دنبال فروپاشی و نابودی‌اش هستند؟ مگر استعمار یک کشور ضعیف چقدر تلاش می‌خواهد؟ اگر تلاش‌ها و جنگ‌ها و رسانه‌های ابرقدرت‌های جهان پس از ۴۳ سال هنوز نتوانسته‌اند ایران را از پای در بیاورند و از نظر شما ما کشور ضعیفی هستیم، پس تعریف ما از ضعیف و ابرقدرت با هم متفاوت است. قدرتمند در تعریف ما همان کسی است که همه سعی می‌کنند به آن برسند اما نمی‌توانند. در تعریف ما تنها ناتوان‌ها به جای تلاش، حسادت می‌کنند. نقشه می‌کشند و به هر دری می‌زنند تا قدرتمند را از بین ببرند یا دست‌کم با دروغ، واقعیت را به شکل دیگری توصیف کنند. جمهوری اسلامی ایران ضعیف است اما قدرت جنگ با او را نداریم! سال‌هاست دوست دارند همه را وادار کنند به پذیرش یک‌جانشینی ایران و هر چه توانستند تحریم کردند تا سفره‌ ما را تنگ‌تر کنند؛ اما ما یک جا نماندیم و قدم برداشتیم؛ نه دو قدم، که هزاران قدم. آن هم در زمانی که اسلحه کشیدند، خواستند ما را با انبوه تحریم‌ها متوقف کنند، دروغ گفتند و... هر جای دیگری نمی‌تواند ایران باشد. مردم هر جای دیگری مردم ایران نیستند. چهل سال یا چهارصد سال، مردم ایران برای سرفرازی پرچم مزین به «الله» جان می‌دهند.



پیش به سوی ایران قوی

ملت عزیز ایران باید همتشان این باشد که قوی بشوند. تنها راه در پیش پای ملت ایران عبارت است از قوی شدن؛ باید تلاش کنیم قوی بشویم.

رهبر انقلاب
۱۳۹۱/۱۰/۲۷